

# جلسات شرح و تفسیر



حجت الاسلام والمسلمین استاد

محمد جواد حاج علی اکبری



موضوع:

دعای هشتم (پناه بردن به خدا) / جلسه ۲۶

۱۳۹۴ / ۰۶ / ۰۹



■ زندگی بشر آمیخته با رنج است

■ علل ایجاد تکلف در زندگی

■ راهکارهای انسان مؤمن در مقابله با تکلف

■ یک تبصره

■ تکلف در امور معنوی

■ مراقب ترفند شیطان باشید

■ کلفت در مباحات

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
وَدَلِّهِ

## زندگی بشر آمیخته با رنج است

در گزارش مضامین دعای هشتم صحیفه‌ی مبارکه‌ی سجادیه، به فرازهایی رسیدیم که از آسیب‌های بسیار بزرگی است که دنیا و آخرت را در معرض خطرهای بزرگ قرار می‌دهد؛ لذا باید از آنها به خدای متعال پناه ببریم. موضوع این جلسه‌ی ما «تَعَاظِي الْكُلْفَه» است. بعضی‌ها علاقه‌مندند که برای خودشان مشقت و گرفتاری درست کنند. از اینکه ما با دست خودمان برای خودمان گرفتاری و مشقت ایجاد کنیم، به خداوند پناه می‌بریم. این عنوان کلی است که در این فراز دعا مطرح شده است.

دشواری‌ها است و این، طبیعی است. قرآن در این باره می‌فرماید: «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ» [۱] ما انسان را در رنج آفریدیم». انسان در کودکی، نوجوانی، جوانی، بزرگسالی و پیری، دائماً در فراز و نشیب و گرفتاری است. بخشی از این مشقت‌ها به صورت طبیعی وجود دارد.

یک فصل دیگر از مشقت‌ها عبارت است از مسئولیت‌ها و وظایفی که به لحاظ اجتماعی و دینی متوجه انسان می‌شود. انسان از وقتی خودش را می‌شناسد، در معرض وظایف و تکلیف‌ها است. وارد سنی می‌شود که به لحاظ شرعی به آن سن تکلیف می‌گویند. به لحاظ اجتماعی هم همین‌گونه است. به طور طبیعی در تکلیف دشواری است و نوعاً با مشقت و دشواری خاص خود همراه است. به این فهرست وظایف دینی را هم باید اضافه کنیم؛ چراکه آنها هم به

زندگی انسان در دنیا آمیخته با

عهده‌ی ما است. و جذابش - دست می‌یابد.

پس ما در زندگی دشواری‌ها، تکلیف‌ها، مشقت‌ها و دردسرهای طبیعی داریم. علاوه بر این، مشقت‌های اجتماعی هم داریم که به اقتضای زندگی اجتماعی است و بخشی هم به تکالیف دینی مربوط می‌شود. زندگی انسان از ابتدا تا انتها با این تکالیف آمیخته است. انسان خردمند سعی می‌کند دشواری‌های طبیعی و تکلیف‌هایی که در متنش مشقت و دشواری است، برای خودش بهسازی کند و محیطش را به گونه‌ای آماده سازد که بتواند از عهده‌ی یک زندگی پاکیزه‌ی شیرین در قالب حیات طیبه برآید. راه روشن این کار عبارت است از هماهنگی خود با نظم دینی؛ یعنی با آنچه خدای تعالی برای او معرفی کرده و پیشنهاد داده است. به این ترتیب انسان به زیست مطلوب یا همان حیات طیبه - با معنای وسیع، شیرین

و جذابش - دست می‌یابد.

پس خرد اقتضا می‌کند که انسان با کاهش آسیب‌ها و گرفتاری‌های درونی و محیطی، زیست مطلوبی داشته باشد تا به اهداف کوتاه‌مدت و بلندمدت دنیوی و ابدی در زندگی اخروی دست پیدا کند.

بدترین وضعیت یا یک وضعیت نامطلوب این است که وسط این دشواری‌های طبیعی و تکلیفی، کسی برای خودش تولید مشقت‌های غیرعقلانی کند. این اسمش کلفت یا تکلف است. اینکه انسان خودش برای خودش مشقت و رنج و گرفتاری تولید کند. اصلاً بعضی‌ها ظاهراً زندگی با رنج را دوست دارند؛ حال آنکه این با طبع انسان هماهنگ نیست. ممکن است ما نیز کمی تا قسمتی این طور باشیم و کسانی را در اطرافمان بشناسیم که همین طور زندگی می‌کنند.

زیست مؤمنانه و خردمندانه و عاقلانه

خودش، روان و طبیعی می‌کند. این طبع انسان مؤمن است.

### علل ایجاد تکلف در زندگی

زندگی آمیخته با تکلف، وقتی درست می‌شود که شخص، مواجهه‌اش با زندگی دنیایی از سر حرص و طمع و آز باشد. چنین شخصی از زندگی لذت نمی‌برد و زندگی برایش دشوار می‌شود. اصلاً حرص، یعنی تولید تکلف در زندگی. این سختی‌سازی از محیط روانی شروع می‌شود و متن و همه‌ی ابعاد زندگی را در بر می‌گیرد. گاهی تکلف از طریق اسراف و تجمل درست می‌شود.

سومین دلیل ایجاد تکلف، بی‌برنامگی یا به عبارت بهتر و دقیق‌تر، برنامه‌ی بد است. این سه مورد در زندگی مادی، ما را در گردابی به نام تکلف می‌اندازد. یعنی اضافه از طبع زندگی مادی که مشکلات و گرفتاری‌های

این‌گونه است که کاملاً مهیا است برای انجام وظیفه‌ها و تکلیف‌ها. یعنی مسئولیت‌پذیر و وظیفه‌شناس است و این تکالیف را که در متن خود دشواری‌هایی دارد، برای خود هموار می‌کند و صبور و مقاوم، دشواری‌های طبیعی را نیز هموار می‌کند و به دنبال راهی برای هموار کردن آنها است. پس از یک سو مسئولیت‌پذیر است و از سویی در برابر دشواری‌های طبیعی، صبور و مقاوم.

اما این حالت چگونه به دست می‌آید؟ از طریق مدیریت درست زندگی. مؤمن اهل زندگی است؛ یعنی زندگی را مدیریت می‌کند، برنامه‌ریزی می‌کند، بهسازی می‌کند و دائماً در حال بهزیستی است. این طبع مؤمن است.

انسان مؤمن حتی تکلیف را برای خودش شیرین‌سازی می‌کند و آنجایی که وظیفه‌ای ایجاد می‌شود، آن را برای

«إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ»؛ [۲]  
 همانا خداوند روزی‌دهنده و صاحب  
 قدرت محکم است» را باور دارد.

سوم اینکه اهل قناعت و اقتصاد است؛  
 یعنی میانه‌نگه‌دار است. کلمه‌ی اقتصاد  
 و قناعت در روایات درباره زیست  
 مؤمنانه و در مورد ویژگی‌های مؤمن  
 آمده است. البته قناعت گاهی در مقابل  
 حرص و آز هم مطرح می‌شود. مؤمن  
 همچنین اهل تقدیر و برنامه‌ریزی است.  
 اصطلاح روایتی آن «تقدیر المعیشه»  
 است. [۳] نقطه‌ی مقابل بی‌برنامگی یا  
 بدبرنامگی، تقدیر است.

از رهگذر این ویژگی‌ها که مربوط به  
 نوع نگاه، گرایش‌ها و محیط ملکات و  
 رفتارها است - یعنی هم بینش، هم  
 گرایش و هم کنش را پوشش می‌دهد  
 - مؤمن در امور مادی زندگی گرفتار  
 کلفت و تکلف نمی‌شود.

پس هم درد و هم درمان را گفتیم. اگر  
 انسان می‌خواهد گرفتار تکلف نشود،

خاص خودش را دارد، بر اثر بی‌کفایتی  
 در مدیریت زندگی، شخص به  
 درس‌های بیجا می‌افتد. این علل  
 سه‌گانه باعث می‌شود شخص خودش  
 را در دام مشقتها بیندازد.

### راهکارهای انسان مؤمن در مقابله با تکلف

اما مؤمن در امور مادی و معیشتی،  
 دقیقاً عکس این موارد عمل می‌کند.  
 انسان مؤمن ضمن اینکه اهل تلاش و  
 مجاهدت است، اهل تکلف نیست. به  
 کار و تلاش تن می‌دهد و اهل همت  
 است، اما ضمناً اهل این چند جمله  
 هم هست. یکی اینکه اهل زهد است  
 که نقطه‌ی مقابل جریان حرص است.  
 دنیا را به اندازه‌ی دنیا می‌شناسد و به  
 همان اندازه هم خودش را خرجش  
 می‌کند.

دوم اینکه اهل توکل است. به لطف و  
 کرم خدای متعال اعتماد دارد و این آیه

دردسرها که مصداق «تَعَاظِي الْكُلْفَه» می‌شود، تنبلی است.

### یک تبصره

تا اینجا بحث ما در محور مادی بود. اما یک تبصره و نکته هم وجود دارد. تبصره این است که اگر در عالم معنا برای کسی زندگی در شرایط سخت نوشته شده باشد، چه؟! همه چیز را تنظیم کرده و زهد دارد و اهل قناعت و مجاهدت است و طبعاً هم اهل توکل است، اما باز هم در زندگی اش فشار و دشواری دارد. در این صورت چه؟! این کلفت نیست؟! این دردسره‌های بیجا نیست؟! این سختی‌ها طراحی‌های الهی است که به مصلحت شخص است و جزء طبع زندگی شخص می‌شود. اینجا مؤمن اذیت نمی‌شود؛ چراکه به خدای متعال ایمان دارد و خدای متعال بهترین‌ها را برای او می‌خواهد. خدای متعال برای بعضی‌ها زندگی سخت، و

باید اینها را رعایت کند. خیلی از این دردسرها به خاطر این است که برنامه نداشته‌ایم. باید سر وقت تصمیمی را می‌گرفتی یا خرید می‌کردی، ولی نکردی، خودت این بلا را سر خودت آوردی و این بلا را خدای متعال برای تو نخواسته بود. با برنامه‌ریزی، تفکر و آینده‌نگری، می‌توان جلوی خیلی از این تکلف‌ها را گرفت. به زیرساخت‌های شخصیتی این حالت هم اشاره کردیم؛ مثل توکل بر خدای متعال. در خیلی از مدل‌های زندگی امروزی، طرف به بدهی‌های زیاد مبتلا شده است که زندگی را تلخ می‌کند و آدم مدیون، بیچاره است. امروز متأسفانه توصیه می‌کنند که وام بگیرید. باید با توکل، زهد، اقتصاد، قناعت یزدی و برنامه‌ریزی و تقدیر اصفهانی و تلاش و مجاهدت، بر تکلف فائق آییم و به دام وام نیفتیم. نکته دیگر اینکه علت بسیاری از



برای برخی زندگی آسان می‌خواهد. قبض و بسط به دست او است. این تشخیص باعث می‌شود شخص در شرایط قابل تحملی زندگی کند؛ زیرا در این موارد اگر انسان اهل توکل و ایمان نباشد، به این فشار اقتصادی، یک فشار روانی هم اضافه می‌شود که بر اثر آن دائماً به خودش فشار می‌آورد. البته اگر خدای تعالی برای کسی بسط و توسعه را خواست، باید بداند که امتحان و ابتلایش در همین توسعه است؛ چنان‌که شخص قبلی باید بداند که امتحانش در گرفتاری‌ها و مصائب است. آن قبلی حالت صبر را دارد و این دومی حالت شکر. اینجا مقام شکر است و خویشتن‌داری. حالا که خدای متعال به ما داده است، باید خویشتن‌دار باشیم و اندازه نگاه داریم.

**تکلف در امور معنوی**

تا اینجا در محور مادی بحث کردیم؛ اما در امور معنوی، ما یک سلسله تکالیف و وظایفی داریم که در دو گروه است و دو فرض دارد. گروه اول، بایدها و نبایدهای الزامی است که از آن به «تکلیف الهی» تعبیر می‌شود و امر و نهی الهی پشت سر آن است. یک گروه هم می‌شود نوافل و مستحبات. در محور واجبات، طبع انسان مؤمن، وظیفه‌شناس و تکلیف‌گرا است و در متن این تکالیف نیز دشواری‌هایی نهفته است. مثلاً اینکه انسان بخواهد صبح از خواب بیدار شود و وضو بگیرد، طبیعتاً دشواری‌هایی دارد و به همین خاطر به آن تکلیف می‌گویند. نهی‌ش هم همین‌طور است. انسان مؤمن در وظایف قطعی معنوی، امکان ندارد شانه خالی کند و مشتاقانه به استقبال این تکالیف می‌رود. خود این اشتیاق و رغبت باعث می‌شود آن تلخی و فشار، تا حد زیادی کاهش پیدا کند. از این حالت به خشوع و

بندگی تعبیر می‌شود. در آمد هشتم برای دادن خمس. در قرآن کریم در مورد نماز می‌گوید: «وَأِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ» [۴] و به‌راستی این [کار] گران است، مگر بر فروتنان». انسان وقتی به مقام خشوع رسید، اعمال عبادی به نظرش بزرگ نمی‌آید، بلکه خیلی شیرین می‌شود. انسان مؤمن در انجام تکالیف دینی‌اش کیفیت‌گرا است و این کیفیت‌بخشی باعث می‌شود این تکالیف برایش شیرین شود. اگر نماز، نماز باکیفیت، باتوجه و باحضور شود، آن وقت انسان مؤمن منتظر نماز بعدی‌اش است. اصلاً آرزو می‌کند که یک بار دیگر به نماز بایستد. پوسته‌ی تکالیف و وظایف، دشواری و تلخی است، ولی مغزش فوق‌العاده شیرین است و اگر کسی به آن مغز رسید، دیگر سختی و تلخی پوسته را نمی‌بیند و هیچ درکی از آن ندارد. یکی از دوستانم می‌گفت: من دنبال

در آمد هشتم برای دادن خمس. در مقابل، از مؤمن‌های مسجدی کسی را می‌شناسم که می‌خواهد خمس بدهد، قبض روح می‌شود! ظاهرش هم این است که مؤمن است. تا پای محاسبه‌ی خمس هم آمده است، اما دارد جان می‌دهد! دائم دنبال راهی است تا از دادن خمس نجات یابد.

سرّ این مسئله چیست؟! سرّش این است که در بندگی حقیقت انسانیت طلوع می‌کند. اگر انسان شهید بندگی را بچشد، آنچه مولا برایش تکلیف می‌کند، دیگر کلفت ندارد. اگر کسی طعم نماز، خمس، زکات و روزه را چشید، نه تنها برایش زحمت ندارد؛ بلکه حقیقتاً مشتاق می‌شود و به دنبالش می‌رود.

پس مؤمن در محور واجبات عمدتاً به دنبال کیفیت و مسئولیت‌پذیر است. اما نکته‌ی دوم در مورد مستحبات و فهرستی است که با عنوان نوافل

پیشنهاد شده، در این قسمت همان رازی که در واجبات گفتیم، نهفته است؛ منتها با یک ملاحظه. این ملاحظه آن است که انسان مؤمن مراعات خودش را می‌کند؛ یعنی به خودش عبادت‌های مستحبی را تحمیل نمی‌کند. نقطه‌ی مقابلش تکلف‌گرایی است. تکلف‌گرایی آن است که در شرایطی که آمادگی جسمی و فکری نداریم، عبادت را به خود تحمیل کنیم. در روایت آمده است: «لَا تُكْرَهُوا إِلَى أَنْفُسِكُمُ الْعِبَادَةَ»؛ [۵] عبادت را نزد خویش ناپسند مگردانید». انسان باید در اقبال و ادبار مراعات حالش را کند؛ به این صورت که در اقبال زیاده‌روی نکند و در ادبار، تحمیل.

### مراقب ترفند شیطان باشید

این هم می‌شود اقتصاد در عبادات. به این ترتیب انسان مؤمن هم در واجبات و هم در مستحبات، گرفتار

تکلف نمی‌شود. اما اینجا یک تبصره دارد. تبصره این است که در محور مستحبات، خیلی‌ها توسط شیطان ضربه فنی می‌شوند. به این شکل که شیطان به ذهن آنها می‌آورد که من الان آمادگی ندارم و در حالت ادبار هستم. به این ترتیب، توفیقات را از دست می‌دهد: چند هفته سحر ندارد؛ از روزه مستحبی در زندگی‌اش هیچ خبری نیست؛ از صدقات و امثال اینها بهره‌ای ندارد و... در حقیقت شیطان به شکل دیگری او را زمین‌گیر کرده است. طعم نافله و سحر را نمی‌چشد، در حالی که خدای متعال، شیرینی‌های اصلی را در نوافل به بنده عنایت می‌کند و علامت خوب انجام دادن واجبات، شوق به نوافل است. نداشتن شوق در مستحبات، علامت آن است که در واجبات درست پیش نرفته‌ایم. پس مواظب باشید به بهانه‌ی عدم تحمیل و تکلف، از یک فهرست

شخص تند و تند دعا می‌خواند؛ اینکه دعا نیست. باید پای هر جمله‌اش بسوزی. یا نمازها را تند می‌خواند؛ زیرا برایش عادت شده است.

### کلفت در مباحث

سخن پایانی در محور کلفت در مباحث است که میدان بسیار جدی و مهم و حساسی است.

در این قسمت تکلیف وارد نشده، حتی از جنس مستحبی هم تکلیف نیامده است. در اینجا شخص در اختیار خودش است و میدان فراخ و گسترده‌ای در پیش دارد. هنر انسان مؤمن در زندگی این است که در امور مباح، برای خودش و دیگران تکلیف‌سازی و دردسر درست نمی‌کند. برای خودش، خانواده‌اش، دوستانش و زیردستانش، تکلف درست نمی‌کند. علامت انسان مؤمن، عدم تکلف است؛ لذا زندگی‌اش شیرین است. این نکته، بحث خیلی شیرین و

طولانی و گسترده و بزرگ از عنایات و الطاف الهی و دوستی با حضرت حق محروم نشوید.

فراموش نکنیم که اقبال و ادبار موسمی است. مثلاً دیشب نماز شب خوانده، اما امشب نمی‌تواند. این می‌شود اقبال و ادبار. اما کسی که اصلاً اقبالی ندارد، نشان‌دهنده آن است که شیطان بر او مسلط شده است. اقبال و ادبار مثل قبض و بسط است. چنانچه شخص بگوید من الان خسته‌ام و فقط حال دارم نماز واجبم را بخوانم، و این حال او چند روز طول کشید، معلوم می‌شود که شیطان بر او مسلط شده است.

در اقبال و ادبار باید زمان و کیفیت کار را مدیریت کرد. اما اگر کسی به خودش اجبار و تحمیل کرد، نتیجه‌اش انجماد می‌شود. اگر همین‌طور ادامه دهد، می‌شود عادت. گاهی بر اثر عادت، عبادت دیگر اثر و شیرینی ندارد. گاهی

مفصلی دارد. اینکه آنجا بنشیند یا اینجا، یا روی زمین یا روی صندلی، برایش مهم نیست. هر کس که تکلفی داشته باشد، خودش را گرفتار کرده است. مباحات یک منطقه‌ی فراخ است! چرا باید برای خودمان در دسر درست کنیم؟! خدای متعال این محدوده را آزاد گذاشته است. تکلف در مباحات یک مثال خیلی شیرین در مورد مهمانی دارد که در روایات آمده است. انسان مؤمن در مهمانی تکلف ندارد و روان است. این خانواده‌ها بسیار شیرین هستند و سفره‌شان هم خیلی باز است. وقتی تکلف پیدا شد، سفره بسته می‌شود. طرف حتماً باید سه نوع غذا روی سفره‌اش باشد. چرا این را بر خودت واجب کرده‌ای؟! خدا واجب کرده است؟ پیامبر واجب کرده است؟ عقلاً واجب کرده‌اند؟ هیچ کدام اینها نیست.

در این محور جامعه ما بیچاره است و جزء جماعت بیچارگان هستیم. کاش پای این جمله‌ی امام بایستیم و بگوییم: «اللهم إني أعوذ بك من تعاطي الكُلفه».

در جاهایی شخص به خودش کلفت می‌کند و در مواردی آن را به محیط خانواده می‌برد و در محیط خانواده می‌شود یک شخص تولیدکننده‌ی واجبات. اصلاً تخصصش می‌شود تولید واجبات!

این حالت به لحاظ شخصیتی یک بیماری است. باید لباس‌هایم ست باشد، باید حتماً برای چهار قدم پیاده‌روی لباس ورزشی بپوشم، در لباس، غذا، معاشرت، رفت‌وآمد، مسافرت و مهمانی، چیزهای عجیب و غریب رسم شده که تماشای ایجاد کلفت می‌کند. بی‌تکلفی، حکایت شخص اول عالم خلقت است که نه خودش تکلفی داشت و نه برای دیگران تکلف ایجاد

می‌کرد. پیامبر اکرم این‌گونه بود و هیچ تکلفی نداشت.

زندگی او را نگاه کنیم و با زندگی خودمان مقایسه کنیم. در همین مباحث عادی زندگی حاشیه زده‌ایم.

یکی از اصحاب می‌گوید: دیدم حضرت در حیاط زیر یک درخت در هوای گرم خوابیده است. تعجب کردم و گفتم: این است که شخص اول عالم خلقت است.

ما در خوابیدنمان، مهمانی‌مان و مسافرتمان تکلف درست کرده‌ایم. بچه‌هایمان را متکلف بار می‌آوریم و خانواده‌مان را تحت فشار می‌گذاریم.

اسمش را هم گذاشته‌ایم تربیت خوب! در این موضوع کتاب آقای کریمی قشنگ است. آنجا که می‌گوید تربیت نکنیم، فهرستی دارد. من قدیم‌ها دیدم این کتاب را که ایشان فهرست تکلف‌های تربیتی را آورده است. دامنه‌ی «تعاطی الکلفه» خیلی زیاد است.

خدای متعال از پیامبر خواسته است که خود را این‌گونه معرفی کند: «وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ» [۶] و من از تکلف‌کنندگان نیستم». من متکلف نیستم، حالا شما می‌خواهید باشید، باشید. امت من می‌خواهد باشد، باشد. خود پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمودند: «نحن معاشر الانبياء و الاولياء بُرَاءٌ مِنَ التَّكْلِيفِ» [۷] ما پیامبران و اولیای الهی از تکلف دور و بیگانه‌ایم.

ما انبیاء و اولیاء از تکلف اعلام برائت می‌کنیم.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) نیز در همین محور پایانی بحث ما در حکمت ۱۰۵ نهج البلاغه فرموده‌اند: «إِنَّ اللَّهَ أَفْتَرَضَ عَلَيْكُمْ فَرَائِضَ فَلَا تُضَيِّعُوهَا وَ حَدًّا لَكُمْ حُدُودًا فَلَا تَعْتَدُوهَا وَ نَهَائِكُمْ عَنْ أَشْيَاءَ فَلَا تَتَّبِعُوهَا وَ سَكَتَ لَكُمْ عَنْ أَشْيَاءَ وَ لَمْ يَدْعُوهَا نِسْيَانًا فَلَا تَتَكَلَّفُوهَا» خدا واجباتی قرار داده، سعی کنید آنها را ضایع نکنید. مرزهایی گذاشته است،

## منابع و مأخذ

- از آنها تجاوز نکنید و چیزهایی بر شما نهی کرده، مراقب باشید که هتک نشود (البته اینها تفاوت‌هایی دارند اما فعلاً می‌گذریم) در چیزهایی هم خدای متعال سکوت کرده، خدا که فراموش نکرده است، در این چیزها که منطقی و وسیع و خیلی گسترده است، خودتان را به دردسر نیندازید. خطاب اصلی به مدیران، مربیان و مبلغان است که برای مردم تکلف درست نکنید.
- [۱]. بلد: ۴.
- [۲]. ذاریات: ۵۸.
- [۳]. امام باقر (علیه السلام) می‌فرماید: «الْكَمَالُ كُلُّ الْكَمَالِ التَّفَقُّهُ فِي الدِّينِ وَ الصَّبْرُ عَلَى النَّائِبَةِ وَ التَّقْدِيرِ الْمَعِيشَةُ؛ نهایت کمال، فهم در دین و صبر بر مصیبت، و اندازه نگاه‌داشتن در خرج زندگانی است». محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۱۷۲.
- [۴]. بقره: ۴۵.
- [۵]. کلینی، کافی، ج ۲، ص ۸۶.
- [۶]. ص: ۸۶.
- [۷]. محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۷۳، ص ۳۹۴.
- اگر کسی در قسمت مباحات به تکلف مبتلا شود، این تکلف او را به مرز وسواس می‌برد و مثل خوره به جان او می‌افتد. بعضی‌ها وسواس در معاشرت دارند، بعضی‌ها وسواس در لباس دارند و... چنین افرادی زندگی را بر خودشان و خانواده‌شان و دوستانشان حرام می‌کنند.





افوغها؛ درنگی بر مسئله تعلیم و تربیت

OfoghHa.ir • سامانه پیامکی: ۳۰۰۰۴۸۵۹۵۹

۲ شنبه‌ها

از ساعت ۱۸ الی ۱۹:۳۰

(سه‌شنبه اول سال)



تهران، خیابان سرچشمه  
مجتمع فرهنگی **شهادی** هفتم تیر